جستارى در زندگانى هاشم مرقال

سال نوزدهم ـ شماره 156 ـ آذر 1389، 69ـ82

سردار پرافتخار اسلام

محسن رفعت -1

چكيده

اين مقاله جستارى است در مورد چگونگى زندگى هاشم‏بن عتبه‏بن ابى‏وقاص ملقب به «هاشم مرقال» كه از خواص اصحاب حضرت على عليه‏السلام به شمار مى‏رود. وى از جمله سرداران جنگ‏هاى اميرالمؤمنين عليه‏السلام بود كه مخلصانه و دليرمردانه نبرد كرد تا در نهايت در جنگ صفين به شهادت رسيد.

اين نوشتار با رويكرد تحليلى و تاريخى و با بهره‏گيرى از منابع گوناگون، مى‏كوشد گزارش‏هاى مربوط به زندگى هاشم را با رويكردى تحليلى بررسى كند. طبق يافته‏هاى اين تحقيق هاشم از نزديك‏ترين ياران امام بود، چنان‏كه مورد مدح و ستايش آن حضرت قرار گرفت. رجاليان شيعه و سنى وى را از افاضل و شجاعان زمانه ياد مى‏كنند. اما با اين‏حال، به دليل شجاعت‏ها و قرابت خاص با امام، مورد نفرت معاويه قرار گرفت.

كليدواژه‏ها: هاشم مرقال، اميرالمؤمنين على عليه‏السلام، جنگ صفين، معاويه.

مقدّمه

رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در تمام زمان‏ها و مكان‏هاى متعدد، پسر عموى خود على‏بن ابى‏طالب عليه‏السلام را به خلافت و امامت پس از خود معرفى كرده بود. آن حضرت پيش از رحلتش و در غدير خم، از حجاج بيت‏اللّه براى خلافت على عليه‏السلام بيعت گرفت. در ميان حجاج اكثر سران مهاجر و انصار حضور داشتند و جزء اولين بيعت‏كنندگان با اميرمؤمنان بودند، اما پس از رحلت پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهبار ديگر برترى‏طلبى اقوام و طوايف عرب بروز يافت؛ ابوبكر به خلافت رسيد و على عليه‏السلامخانه‏نشين شد. پس از او نيز عمر بر مسلمانان مسلط گشت و در پايان عمر با تشكيل شوراى خلافت، خليفه بعد از خود را عثمان قرار داد. سرانجام پس از گذشت بيست و پنج سال انحراف در مسير حق و حق‏طلبى و در حالى كه از اسلام جز نامى و از مسلمانان جز شبحى باقى نمانده بود، در يك اقبال عمومى امام على عليه‏السلام به خلافت رسيد. چهل سال اوليه اسلام ـ از زمان هجرت پيامبر از مكه به مدينه تا پايان خلافت اميرالمؤمنين ـ حساس‏ترين و مخاطره‏آميزترين سال‏هاى تاريخ اسلام بود. چهار دهه‏اى كه تقريبا تمامى جريانات سياسى و طوايف قدرتمند به قدرت رسيدند و هر كدام در كل يا قسمتى از سرزمين اسلامى فرمان‏روايى كردند. در طول اين چهل سال افراد و قهرمانان زيادى مجال بروز و ظهور يافتند كه تحت تأثير آموزه‏هاى پيامبر قرار داشتند و در اندك زمانى دو امپراتورى قدرتمند عصر خود يعنى ايران و روم را سرنگون كردند و بر قسمت‏هاى عظيمى از كره خاكى تسلط يافتند. از جمله اين فرماندهان شجاع نظامى هاشم‏بن عتبه‏بن ابى‏وقاص معروف به هاشم مرقال از ارزشمندترين سرداران سپاه اسلام است كه در اين مقال گوشه‏اى از رشادت‏هاى ولايت‏مدارانه وى به تصوير كشيده شده؛ پهلوان نامور عرب كه از جمله

سرداران لشكر عموى خود سعدبن ابى‏وقاص بود، دروازه‏هاى ايران به دست او گشوده شد و پايتخت ساسانيان به دست او سقوط كرد و مدائن، شهر رؤيايى آن زمان، با شمشير او فتح شد. سردار پرافتخار قادسيه در مدت زمان اندكى چنان رشادت‏هايى از خود نشان داد كه نام خود را براى هميشه در تاريخ جاودانه ساخت. وى صحابى بزرگ پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله، يار وفادار على عليه‏السلام و از شجاعان پرآوازه عرب است. پس از اسلام آوردن در فتح مكه و شركت در جنگ‏ها و فتوحات زمان ابوبكر و عمر، سرانجام در نبرد يرموك يك چشم خود را از دست داد، پس از آن به يارى عموى خود سعدبن ابى‏وقاص شتافت. وى به خاطر سبك ويژه خود در نبرد و يورش و هجوم سريع و تند و تيز خود به دشمن، «مرقال» 1 ناميده شد. به علاوه كه پيامبر در غزوه‏اى به او فرمودند: «أرقل ...»؛ 2 به پيش تاز... .

در جنگ‏هاى دوران مولايش على عليه‏السلام (جمل و صفين) دلاورى‏ها از خود نشان داد. حماسه‏سرايى‏ها، خطابه‏ها و رجزخوانى‏هاى وى در دفاع از مقام ولايت و در ميان عظمت على عليه‏السلام و فاش‏گويى ضلالت و سيرت زشت امويان، گواهى است بر عمق و ژرفاى انديشه، حق‏دانى، حق‏گويى، حق‏گرايى و استوار گامى او.

هاشم علمدار جنگ صفين بود. وى به هنگام نبرد با سپاه معاويه به فرماندهى ذوالكلاع، جام شهادت را نوشيد و دعوت حق را لبيك گفت و اين در حالى بود كه در عرصه‏هاى مختلف رزم و نبرد، امام على عليه‏السلام برنادلى، استوارگامى و تيزبينى او را ستود، 3 چنان‏كه پس از رجزخوانى و حماسه‏سرايى‏اش براى حركت به صفين، امام در مورد او چنين دعا فرمود: «پروردگارا! توفيق شهادت در راه‏خداوهمراهى‏باپيغمبرخويش‏رانصيب‏وروزى‏اوبفرما.» 4

تمام اين گفتارها، به علاوه آنچه در ادامه مى‏آيد، نشان از جايگاه ويژه هاشم در اسلام است، و خدمتى كه او به اسلام و تشيع نموده. ولى با اين‏همه، هاشم از اكاذيب و مطاعن بنى‏اميه در امان نبود، به اين دليل كه آنها از او چنان ضربه سختى خوردند كه هرگز فراموش نكردند، به طورى كه از سر حقد و كينه فرزند او عبداللّه را دستگير نمودند و درصدد عقده‏گشايى خود شدند. از اين‏رو، از سوى آنان سخنانى بى‏اساس نسبت به او روا مى‏شد تا همچنان بر عقده‏هاى ديرينه خود در جنگ صفين سرپوش گذارند. براى زدودن اين اكاذيب بر آن شديم تا جايگاه شخصيت و اقدامات هاشم مرقال را بهتر بنمايانيم.

جايگاه هاشم

بنابر گزارش تاريخ و نيز رجاليان متقدم و متأخر هاشم در تاريخ برگى زرين از خود به جاى گذاشته است. ابن عبدالبر درباره او مى‏نويسد: وى از نخبگان فضلا و پهلوانان قدر بود، يك چشمش را در جنگ يرموك از دست داد. در قادسيه قدرت فوق‏العاده‏اى از خود نشان داد، به گونه‏اى كه قبل از او چنين ارمغانى براى سپاه اسلام نياورده بود. سبب‏ساز فتح و پيروزى شد. پهلوانانى قدرتمند از ميان پهلوانان بود، به علاوه كه فردى فاضل و خيّر شمرده مى‏شود. 5 ابن اثير او را اين‏گونه توصيف مى‏كند: «كان من الشجعان الابطال و الفضلاء الاخيار»؛ 6 هاشم از دليرمردان و برجستگان پاك‏سرشت بود. ابن‏حجر درباره او مى‏نويسد: «هاشمبن عتبه‏بن ابى‏وقاص ... الشجاع المشهور المعروف بالمرقال ابن اخى سعدبن ابى‏وقاص»؛ 7 هاشم فردى شجاع و معروف به مرقال، پسر برادر سعدبن ابى‏وقاص است.

زركلى مى‏گويد: «صحابى برجسته ملقب به مرقال كه پسر برادر سعدبن ابى‏وقاص است.» 8 شيخ عباس قمى در الكنى والالقاب مى‏نويسد: «كان من افاضل النبى و قتل فى نصرة مولانا اميرالمؤمنين بصفّين يوم شهادة عمار و كان عظيم‏الشأن جليل‏القدر... انه جاهد فى صفين و قاتل قتالاً شديدا و نصح لرجل شامى فهداه اللّه تعالى...»؛ 9 هاشم از ياران صاحب فضل پيامبر بود. در يارى اميرمؤمنان در صفين همان روزى كه عمار به شهادت رسيد، كشته شد. وى در صفين جنگ نمايانى كرد و مرد (جوان) شامى را نصيحت كرد. 10 ابن‏قتيبه ذيل نسب سعدبن ابى‏وقاص از او نام مى‏برد و مى‏گويد: «هاشم مردى يك چشم، همراه با على در صفين بود به علاوه كه از شجاع‏ترين مردم بوده است.» 11 ذهبى در سير اعلام‏النبلاء مى‏نويسد: «از اميران و علمداران على عليه‏السلامدر صفين كه شهيد شد. صفت بارز وى شجاعت و دليرى بود.» 12 سيدمحسن امين نيز در اعيان‏الشيعة، ترجمه مفصلى از او ارائه داده كه خواندنى است. 13 علّامه امينى نيز در الغدير در مورد او گفته است: «هاشم صحابى بزرگ علمدار اميرالمؤمنين در صفين؛ عبد صالح كه يكى از چشمانش را در جنگ يرموك در راه خدا از دست داد. وى در سپاه على عليه‏السلام شهيد شد.» 14

توضيحاتى كه درباره هاشم مرقال ارائه گرديد نشان از جايگاه والاى او و گواهى است بر شجاعت، دلاورى و ولايت‏مدارى وى، چه در نزد پيامبر و چه در نزد اميرمؤمنان. او در تاريخ اسلام از چنان جايگاهى برخوردار است كه او را هميشه به عنوان فردى شجاع، خطيب و پيشتاز در عرصه‏هاى نبرد معرفى مى‏كند. به علاوه، هاشم در نزد امام و پيشواى خود رتبه و درجه‏اى كسب كرد كه چشم اميد او شده بود. هنگامى كه به شهادت رسيد امام براى او گريست، چنان‏كه نقل است: هاشم و عمارياسر در يك روز شهيد شدند. على در شهادت هر دو گريست و بر آن دو نماز خواند. ابتدا هاشم را به طرف قبله گردانيد و پس از او عمار را اينچنين قرار داد و آنها را بدون اينكه غسل و يا حتى كفن كند، دفن نمود.» 15

نسب هاشم

هاشم اصلاً و نسبا از خاندان بنى‏زهره، يكى از خاندان‏هاى قبيله قريش است. نسب كامل او چنين است: هاشمبن عتبه‏بن ابى‏وقاص (مالك) بن اُهيب 16 بن عبدمناف بن زهره‏بن كلاب‏بن مره‏بن كعب‏بن لؤى‏بن غالب 17 بن فهربن مالك‏بن نضربن كنانه‏بن خزيمه‏بن مدركه‏بن الياس‏بن مضربن نزاربن معدّبن عدنان. 18 پدر هاشم يعنى عتبه، كسى است كه در روز احد دندان پيامبر را شكست، لب‏هاى مباركش را زخمى و صورتش را خراشيد و باعث شد از چهره مباركش خون جارى و سرازير شود. 19 سعدبن ابى‏وقاص كه گرچه در ابتدا از جمله كسانى بود كه خلافت على عليه‏السلام را تأييد كرد و يا حتى بر ضد حكومت ابوبكر از جمله متحصنان در خانه حضرت زهرا عليهاالسلام بود 20 ولى به سرعت تغيير موضع داد و در زمره كسانى قرار گرفت كه با على دشمنى خود را در دل پروراندند. از اين‏رو، با على عليه‏السلام بيعت نكرد. البته چنان‏كه نقل است، بعدها از عدم بيعت خود پشيمان شد و در زمان معاويه، وقتى كه دستور سبّ نام على عليه‏السلام بر منابر را صادر كرد، وى را هشدار داد تا از اين عمل دست بكشد. 21

ولادت هاشم

متأسفانه سال ولادت هاشم در منابع ذكر نشده، 22 ولى آنچه برمى‏نمايد سال شهادت اوست: سال 37 ق كه در ماجراى جنگ صفين و در ركاب على عليه‏السلام به شهادت رسيد. 23 در مصادر و منابع كهن ابتدايى‏ترين مطلبى كه مى‏توان ديد، اسلام آوردن اوست. هاشم در روز فتح مكه اسلام آورد. 24 به علاوه، وقتى ابوبكر، هاشم را به همراه سه هزار نفر براى جنگ‏هاى شام آماده كرد و به عزيمت فرستاد، به او گفت: «ما هماره از مشورت‏ها و نظرات و حسن تدبير شيوخ و همچنين از دلاورى و صبورى جوان‏ها بهره‏ها برديم، و قطعا خداوند تمام اين خصلت‏ها را در تو گرد آورده، و به راستى تو در عين اينكه نورسى، دليرمرد و پخته و نيكونگرى.» 25

فتوحات شام در سال‏هاى 12و13 هجرى به وقوع پيوسته است. اينكه ابوبكر او را به فرماندهى يك سپاه عظيم بگمارد، اقتضا مى‏كند كه سن وى در آن زمان حدود سى سال باشد. اين حدس و تخمين به اين دليل است كه پيش از اين واقعه، هاشم در زمان محاصره شعب ابى‏طالب جوانى نورس بود كه به محاصره‏شدگان شعب، غذا و وسايل موردنياز را مى‏رساند. اين محاصره قريب دو يا سه سال طول كشيد و اين آذوقه‏رسانى هاشم، مقتضى بر اين است كه وى حدودا پانزده ساله بوده باشد. طريقه آذوقه‏رسانى به نقل از منابع تاريخى بدين ترتيب بوده كه هاشم با ترفند و فريب نگهبانان، داخل شعب مى‏شد و آذوقه و وسايل ضرورى را به‏محاصره‏شدگان‏مى‏رساند. 26

علاوه بر دليل پيشين، مى‏توان ماجراى ذيل را نيز به عنوان دليل ذكر كرد: عمروبن عاص در صفين سپاهيان را خطاب قرار داد و در مورد هاشم گفت: «عليكم بالشّيخ الدجال.» 27 شيخ در كلام عرب به فردى گفته مى‏شود كه حدود پنجاه ساله باشد. از اين‏رو، اين دليل بر اين مطلب صحّه مى‏گذارد كه ولادت هاشم مى‏تواند حدودا در سال پانزده پيش از هجرت باشد؛ چراكه ماجراى صفين در سال 37 هجرى اتفاق افتاده است. 28

حضور در جنگ‏ها و بروز دلاورى‏ها

در مورد جنگ‏ها و دلاورى‏هاى هاشم، كتب تاريخى به وفور سخن گفته‏اند. وى به دليل حضور در جنگ‏هاى مختلف، در زمان پس از رحلت پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله صاحب تجربه‏اى جنگى و پختگى نظامى شد. در ميان سپاهيان اسلام كمتر كسى يافت مى‏شود كه از چنين ويژگى برخوردار باشد. توضيح بيشتر در اين مورد، نشان مى‏دهد كه هاشم در اين جنگ‏ها چه جايگاهى داشته است. براى مثال، جنگ با شاميان يكى از اين نمونه‏هاست. وى در اين جنگ فرمانده سپاه ابوعبيده بود كه توانست ابتدا دروازه شهر بعلبك را محاصره كند و سپس آنها را شكست دهد. وى پس از آن عازم حمِص، رَستن و شيزَر شد و توانست بر حاكم و نيروى نظامى اين شهرها مسلط شود و دروازه آنها را بگشايد. 29 هاشم در يرموك يك چشم خود را از دست داد 30 و به غير از او، بسيارى ديگر از لشگريان اسلام چشمان خود را از دست دادند؛ چراكه روميانِ كمان به دست حمله آنها را ناكام گذاشتند و اكثر قريب به اتفاق آنان را با تيرهاى خود هدف قرار دادند و چشمانشان را نابينا كردند. از اين‏رو، اين روز به «يوم التّعوير» 31 معروف شد؛ يعنى روز يك چشم شدن.

هاشم در جنگ با روميان، سردسته گروه پياده‏نظام بود. وى در نبرد قادسيه جزء فرماندهان جان بر كف به شمار مى‏رفت. 32 پس از فتح مدائن در جلولاء شركت نمود. در نبرد جلولاء مسلمانان توانستند غنايم بسيارى به دست آورند. طبق گفته روات، كثرت غنيمت به حدى بوده است كه سهم هر سواركار در آن روز به سى هزار دينار مى‏رسيد و اين مبلغ به غير از سلاح و اسب بود. مورخان اين خيرات و بركاتى را كه بر مسلمانان وارد شد، به واسطه هاشم و به خاطر نيك‏انديشى تجربه و تبحر نظامى وى و از بركات شمشير و نيروى فوق‏العاده او مى‏دانند. جلولاء به سبب اين همه غنايم «فتح‏الفتوح» ناميده شد. 33

ولى از تمام اين گفته‏ها مهم‏تر، سخن اميرمؤمنان عليه‏السلام است كه به واسطه شجاعت و پهلوانى او، وى را شايسته كارگزارى مصر دانستند. «خداوند محمد را رحمت كند. او جوانى كم‏تجربه و نورسى بود. قصد داشتم هاشم‏بن عتبه را به امارت مصر بگمارم؛ چراكه اگر او امير مصر مى‏شد، عمروبن عاص توان تسلط بر مصر را نمى‏يافت و ميدان را براى او و ياران او خالى نمى‏گذاشت. به علاوه اينكه او نيز زنده مى‏ماند و كشته نمى‏شد، مگر آنكه شمشيرش را همچنان در كف مى‏فشرد، البته محمدبن ابى‏بكر را نكوهش نمى‏كنم؛ تا توان داشت از كوشش باز نايستاد و بر سر او آن آمد كه آمد.» 34

اين تقدير و تحسين امام از دليرمرد باايمان و اخلاص (هاشم مرقال)، حاوى نكته‏هاى بسيارى است. امام در سخت‏ترين لحظه جنگ با مزاح به او مى‏گويد: هاشم! آيا بر خود هيچ ترس و هراسى ندارى كه ترسو و بزدل شمرده شوى؟! هاشم در جواب گفت: اى اميرالمؤمنين! به زودى خواهى دانست. به خدا قسم، مثل مردى كه آهنگ آخرت دارد در ميان سرهاى آن قوم سركش درپيچم. 35

آن حضرت در جاى ديگر فرمود: هاشم! تا كى نان مى‏خورى و آب مى‏نوشى؟ هاشم در جواب گفت: چنان مى‏جنگم و تلاش مى‏كنم كه ديگربه سوى تو بازنگردم. 36

اوج شجاعت، دليرى، پهلوانى و جانفشانى هاشم در جنگ صفين بوده؛ چراكه همه همرزمانش در جنگ منتظر حمله او بودند تا جنگ را آغاز كنند. چنان‏كه در وقعة صفين آمده: فردى از قبيله بنى‏بكر بن وائل، كه معروف به شجاعت و دليرى بودند، همچنان‏كه منتظر بود تا جنگ را شروع كند، به هاشم گفت: هاشم! به ميدان پا گذار! هاشم! تو را چه شده؟ از ترس چنين معركه‏اى باد به گلو افكنده‏اى يا از ترس و بزدلى خويش؟ هاشم با نگاهى به او، بى‏باكى او را تحسين كرد و گفت: حقا كه به پرچمدارى و علمدارى شايسته‏تر از منى! وقتى من به خاك افتادم تو پرچم‏را برگير.

پس از آن رو به ياران خود كرد و با يادآورى فنون نظامى به ايشان گفت: «بند كفش‏هاى خود را محكم ببنديد، بندهاى كمرتان را محكم كنيد، هنگامى كه من سه بار پرچم را به اهتزاز درآوردم بدانيد كه آماده هجومم، ولى نبايد هيچ‏يك از شما قبل از من حمله كند.» 37

پس از آن هاشم بر ذوالكلاع و ياران وى هجوم برد و جنگ شروع شد.

هاشم پس از درهم شكستن صفوف اول و دوم سپاه معاويه، به صف سوم رسيد. وقتى معاويه اين صحنه را ديد به عمروبن عاص گفت: واى بر تو! امروز هاشم‏بن عتبه پرچمدار است. اگر امروز نيز همان‏گونه برق‏آسا بتازد روزى سخت، دراز و دشوارتر از ديروز بر شاميان خواهد گذشت و اگر با جمعى از يارانش به پيش تازد من اميد آن دارم كه تو بتوانى آنان را محاصره كنى. 38

سپس ياران غيور خود را به همراه عمروبن عاص راهى معركه كرد. آنان همگى قصد محاصره هاشم را داشتند، ولى هاشم با حركتى غافلگيرانه آنان را محاصره نمود. از آن‏رو كه عبداللّه پسر عمرو در ميان آنها بود، عمرو مانند ديوانه‏ها فرياد زد و گفت: اى خدا! اى رحمان! پسرم، پسرم! معاويه به او گفت: صبر كن! عمرو از جاى پريد و به او گفت: اگر به جاى او يزيد پسر تو مى‏بود تو خود صبورى مى‏كردى؟

به هر روى، شاميان حواس ياران هاشم را منحرف كردند و عبداللّه توانست از چنگ هاشم بگريزد. 39

تمام اين اخبارى كه در تاريخ نقل شده به خاطر دلاورى و شجاعت هاشم مرقال است كه تا اين حد از او تجليل شده؛ چنان‏كه سخنان امام را در مورد او ملاحظه نموديم.

ولى هاشم علاوه بر اين شجاعت خود، غيرت و حميّت خاصى نسبت به اميرمؤمنان داشت. به نقل تاريخ، هاشم از جمله كسانى است كه به امامت اميرمؤمنان (بدون هيچ پيش شرطى) راضى شدند و با او بيعت كردند. 40 به علاوه، وى از سرآمدان كسانى بود كه شهادت دادند على عليه‏السلام اولين مسلمان و مؤمن به پيامبر بوده است. 41

اضافه بر اين، ابن اثير او را جزء كسانى مى‏داند كه در حديث ركبان شهادت به حديث غدير داده‏اند. 42 وى پس از ذكر نام‏هايى كه نام هاشم نيز در ميانشان است مى‏نويسد: ايشان شهادت دادند كه از پيامبر شنيدند كه فرمود: «من كنت مولاه فعلى مولاه.» 43 و يا در كتب نقل شده كه وى در حديث مناشده اميرمؤمنان حضور داشت و على را تصديق كرد. 44 به علاوه، نام وى در زمره كسانى قرار گرفته است كه به همراه ابوذر و تنى چند از افاضل و اصحاب‏رسول‏خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهشهادت‏به‏ولايت،اخوت و جانشينى اميرمؤمنان نسبت به پيامبر داده‏اند. 45

در ايمان هاشم به اميرمؤمنان همين بس كه در اوايل جنگ صفين خطاب به آن حضرت گفت: ما را بر سر آن قوم سنگدل فرود آر؛ «كسانى كه كتاب خدا را پشت سر نهادند» 46 و عملى بر خلاف خشنودى خدا با مردم در پيش گرفتند... و تو اى اميرمؤمنان! نزديك‏ترين مردم از نظر خويشاوندى به پيامبر خدا و برترين مردم از نظر سبقت و پيشينه در اسلام هستى و آنان نيز در حق تو همين را كه ما دريافته‏ايم، مى‏دانند... پس دست‏هاى ما به فرمان‏پذيرى و فرمان‏بردارى به سوى تو گشوده است و دل‏هاى ما به خيرخواهى تو گشاده و جان‏هاى ما براى يارى به تو آماده تا در برابر هركسى كه با تو به مخالفت ورزد به پايمردى بايستيم و كار ولايت را به تو بسپاريم. به خدا سوگند! اى اميرالمؤمنين، هرگز دوست ندارم تمامى آنچه را زمين در خود نهفته و آسمان بر آن سايه زده به من دهند تا من دشمن تو را به دوستى بگيرم و يا دوستت را دشمن پندارم.» 47

امام نيز در پاسخ به او خطاب به پروردگار فرمودند: «پروردگارا! توفيق شهادت در راه خدا و همراهى با پيغمبر خويش را نصيب و روزى او بفرما.» 48

اين سخنان، اوج محبت دو طرفه‏اى است كه هم امام و هم هاشم به يكديگر داشتند. هاشم با اين گفتار، ايمان بى‏نظير خود را نسبت به امام ابراز كرد و اين حب ولايى را تا آخرين نفس با خود حفظ كرد. نصربن مزاحم در اين‏باره مى‏گويد: مردى از اصحاب امام بر هاشم گذر كرد در حالى كه او بين كشتگان افتاده بود. هاشم در آخرين لحظات زندگى خود لباس او را گرفت و با اصرار و تأكيد به او گفت: «سلام مرا به اميرمؤمنان برسان و به او بگو كه هاشم مى‏گويد: تو را به خدا قسم مى‏دهم كه شبانه پيكر كشتگان را جمع كنى، به طورى كه پيشاپيش، پاى كشتگان را به دوال اسبانت بسته و تا صبح ميدان را از كشته‏ها خالى كرده باشى؛ چون فردا ابتكار عمل و تعيين سرنوشت جنگ با كسى است كه كشتگان را زودتر گردآورى كرده باشد.» آن مرد نيز چنين كرد. امام بلافاصله با جمعى در تاريكى شب رفت و با حمل كشتگان بر پشت خود، آنها را به طرف خيمه‏هاى خود آورد. روز بعد قول هاشم دقيقا محقق شد.» 49

هاشم پس از آنكه دريافت توان ادامه دفاع از امام و رويايى با دشمن را به وسيله سلاح ندارد، باز هم دست از راهنمايى و يارى فكرى او برنداشت. اين نهايت عشق و ارادت او نسبت به امام است.

هاشم در عصر خلفاى سه‏گانه

هاشم در حكومت ابوبكر و در عصر فتوحات از جمله فرماندهان سپاه اسلام بود. وى در زمان ابوبكر به همراه سه هزار نفر نيروى مجهز به سمت ابوعبيده روانه شدند تا در فتح شام او را يارى كنند. هنگامى كه مسلمانان متوجه شدند وى در بين سپاه آنان است همگى خوشحال و مسرور گرديدند. 50 وى در جنگ با روميان جزء فرماندهان دلاور شناخته شد. 51 چنان‏كه پيش‏تر نيز گفته شد، در معركه يرموك جزء بهترين فرماندهان بود و در همين جنگ بود كه يك چشم خود را از دست داد. 52

هاشم در زمان حكومت عمر از فرماندهان جنگ شام و فتح دمشق بود كه در ميسره سپاه فرماندهى مى‏كرد. 53 وى در جنگ قادسيه در مقدمه سپاه حضور داشت و نهرهاى بهرسير، مظلم و ساباط به دست او فتح شد. 54 وى در جنگ مدائن، جلولاء (فتح‏الفتوح)، حلوان، راذانات، دَقوقاء، خانيجار، باجرمى، سَن بارِمّا، بَوازيج الملك و شَهرزور فاتح بود. 55

هاشم، در زمان عثمان در زمره مؤمنانى بود كه به سختى زندگى مى‏كردند. به دليل آنكه از عملكرد عثمان به شدت ناراضى بود، در كوفه به دستورات سعيدبن عاص والى كوفه از طرف عثمان، بى‏اعتنا بود. سعيد هنگامى كه هلال ماه شوال را به عينه مشاهده كرد، در ميان عده‏اى از مردم گفت: چه كسى از ميان شما ماه را ديده است؟ كسى سخنى نگفت. هاشم گفت: من ديدم. سعيد گفت: تو در ميان اين قوم با اين يك چشم كورت ماه را ديدى؟ هاشم گفت: همين يك چشم من را كه مى‏بينى در راه خدا از دست دادم. هاشم به همراه عده‏اى به خانه خود رفت و روزه خود را افطار كرد. پس از رسيدن اين خبر به گوش سعيدبن عاص، دستور به شكنجه او داد، به علاوه كه خانه او را به آتش كشيدند. 56 علّامه امينى مى‏نويسد: چه جنايتى بود كه سعيد مرتكب شد! و چه گستاخى كه در حق اين صحابى جليل‏القدر كرد! در حالى كه عثمان به سعيد كوچك‏ترين اعتراضى نكرد و حتى او را تشويق هم كرد. 57 ولى هاشم كوتاه نيامد. دو نقل در تاريخ موجود است: يكى اينكه چون هاشم در زمان حكومت اميرالمؤمنين عليه‏السلام و به دستور حضرت به امارت كوفه منصوب گشت، پس از ورود به كوفه به تلافى، بر سعيد صد ضربه شلاق وارد نمود، 58 ديگر اينكه در زمان عثمان پس از رنجش عمويش سعدبن ابى‏وقاص و پافشارى بر قصاص سعيد، عثمان او را قصاص نمود. 59

هاشم همراه با اميرمؤمنان

پيش از اينكه درباره جايگاه هاشم در خلافت اميرالمؤمنين عليه‏السلام سخن بگوييم، ذكر اين نكته ضرورى است كه آيا هاشم در زمان سقيفه با ابوبكر بيعت كرد؟ آيا وى جزء موافقان حكومت وى به شمار مى‏رود يا مخالفانش؟ و آيا اصلاً وى در زمان به خلافت رسيدن ابوبكر در مدينه و زير سقف سقيفه حضور داشت؟

در پاسخ بايد گفت: پس از كندوكاو در كتب متقدم تاريخى اين مطلب به دست مى‏آيد كه پيش از رحلت پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله، اسامه توسط ايشان فرمانده سپاهى شد تا بنا به قول پيامبر به جنگ با كفار در بيرون مدينه رود. پس از انتشار خبر رحلت پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهبه گوش همگان، اسامه نيز با تنى چند از صحابه به مدينه بازگشت و اين در حالى بود كه سپاه وى در منطقه «جرف» در بيرون از مدينه اردو زده بود و خود را براى حمله آماده مى‏كرد. از اين‏رو، به هنگام رخداد «سقيفه بنى‏ساعده» عده‏اى از اصحاب در منطقه «جرف» ساكن بودند و انتظار فرمانده خود را مى‏كشيدند. ابوبكر به هر نحوى كه شد زمام امور را به دست گرفت، در حالى كه افرادى همچون هاشم مرقال و ديگر اصحاب در مدينه حضور نداشتند تا از على عليه‏السلامبه همراه ديگر صحابه معدود دفاع كنند. اين سخن به اين دليل است كه هاشم با ارادتى كه ما از وى نسبت به امام سراغ داريم محال است در چنان جلسه كذايى حضور داشته و از امام دفاعى به عمل نياورده باشد. حتى شايد وى از جمله كسانى بوده كه در بدو امر با خليفه وقت بيعت نكرده و يا پس از بيعت اميرالمؤمنين عليه‏السلام با ابوبكر دست بيعت ساييده باشد. البته بايد گفت كه اين مطلب (عدم حضور هاشم در رخداد سقيفه) در كتب تاريخى، چنان‏كه ما به جست‏وجو و كاوش آن پرداختيم، موجود نيست. 60

همان‏گونه كه پيش‏تر گذشت، وى از شيعيان و پيروان خاص حضرت به شمار مى‏رفت. به علاوه، هاشم از كسانى بود كه با حضرت در مورد مصلحت‏هاى جنگى و نظامى مشورت مى‏كرد، چنان‏كه وقتى امام با او در مورد حركت كردن به طرف شام مشورت نمود، هاشم با ايراد خطبه‏اى وضعيت شاميان را توصيف كرد و آنان را دنياطلب و زيورپرست خواند. 61 هاشم در جنگ‏ها مسئوليت يكى از حلقه‏هاى سپاه را بر عهده داشت. مثلاً، هنگامى كه امام قصد داشت به سمت بصره حركت كند، هاشم را به همراه نامه‏اى به سمت ابوموسى اشعرى در كوفه فرستاد. حضرت در اين نامه از ابوموسى خواسته بود كه مردم را براى حركت به بصره و همراه كردن با او بسيج كند، ولى ابوموسى كمى در اجراى دستور سستى ورزيد. از اين‏رو، هاشم سريعا نامه‏اى بدين مضمون براى امام نوشت:

به نام خداوند بخشنده مهربان، به اميرالمؤمنين از هاشم‏بن عتبه. پس از حمد و ثناى الهى، اى اميرالمؤمنين! نامه‏ات را براى كسى بردم كه سخت نافرمان و به دور از رحمت است و حيله‏گرى و اختلاف‏افكنى‏اش آشكار. اين نامه را با مغل‏بن خليفه از قبيله «طى» و از پيروان و شيعيانت به سمت تو فرستادم و ماجرا و اخبار ما را مى‏داند، هرچه مى‏خواهى از او بپرس و نظرت را برايم بنويس تا از آن پيروى كنم. والسلام عليك و رحمه‏اللّه و بركاته. 62

از ديگر اقدامات امام براى هاشم اين بود كه ايشان وى را علاوه بر پرچمدارى سپاه، سرپرست گروه پياده نظام قرار دارد. 63 البته هاشم‏در دوران‏حكومت‏امام‏مناصب متعددى از جمله علمدارى داشت، ولى نهايت امر اينكه وى در تمام اين مدت مى‏كوشيدتحت هرعنوانى‏گوش به فرمان امام باشد، چنان‏كه‏پيش‏تردرموردآن‏به‏صورت‏مفصل‏بحث‏كرديم.

شهادت هاشم مرقال

چنان‏كه گذشت، علمدار و پرچمدار سپاه صفين پس از فداكارى‏هاى فراوان جام شهادت را نوشيد. هاشم پس از اينكه چند بار پهلوانانه در حالى كه به سوى ميدان پيش تاخت و صفوف شاميان را درهم شكست، برق‏آسا و چابك با علم سپاه به جلو رفت. در مقابل، شاميان به خاطر پيشتازى او عقب‏نشينى كردند. وقتى معاويه متوجه شد سردرگم و متحير از ياران خود پرسيد: اين كيست كه اينطور پيش مى‏تازد؟ گفتند: هاشم مرقال. معاويه آب دهان خود را فرو خورد و گفت: همان يك‏چشم بنى‏زهره! خدا او را بكشد. سپس به محافظان خود دستور داد به سوى او روانه شوند، جنگجويان شام به طرف هاشم رفتند، و از آن طرف نيز، هاشم با رجزخوانى به سوى آنان تاخت، چنان جنگى ميان آنها درگرفت كه تا بعدازظهر ادامه داشت. سرانجام ياران معاويه از جنگيدن خسته و ناتوان شدند، هاشم به دور آنها چرخيد و آنان را تحريك كرد و گفت: هركه خدا و دار آخرت را مى‏خواهد پيش بيايد. مجددا گروهى از شاميان به او حمله كردند، هاشم در مقابل آنها استوار ايستاد، شاميان نيز روياروى او ايستادگى كردند و با تشويق معاويه، سرجاى خود به مقاومت خود ادامه دادند، معاويه در حالى كه از ضعف و سستى ياران خود در هراس بود رو به آنها كرد و گفت: از صبر و استقامت سپاه عراق كه وادارشان كرده زير پرچم حميت عربى چنان ايستادگى كنند، مبادا دچار رعب و وحشت شويد. به خدا قسم در اينان چيزى نمى‏بينى مگر تعصب و شور و حرارت عربى، قطعا آنها همه به راه ضلالت و گمراهى‏اند و شما به يقين برحقيد پس اى قوم! صبور باشيد، شكيبايى ورزيد و همه با هم، آرام و همگام به سوى دشمن‏مان حمله‏ور مى‏شويم. يكديگر را يارى كنيد، شكيبايى ورزيد، خدا را ياد كنيد، كسى از شما از برادرش چيزى نپرسسد، بدين‏سوى و آن سوى ننگريد. همچون پايدارى آنان، ايستادگى كنيد، حساب‏شده بستيزيد تا خداوند ميان ما حكم و داورى كند كه او بهترين داوران است. سس به محافظان خود دستور داد به سوى او بروند و محاصره‏اش كنند، هاشم نيز با رجزخوانى به سوى آنان تاخت. او مى‏گفت: يك‏چشمى كه براى خود به دنبال راه خلاصى است و مانند هيون گشن‏آورى، زره پوشيده است. او جنگ را تجربه كرده و هرگز فرار نمى‏كند و نه از ديه مى‏ترسد و نه از قصاص در هراس است. هركسى هرچند به رو درافتد و از ميدان بگريزد، از چنگ مرگ هيچ گريزگاهى ندارد. همين‏طور با شمشير خود صفوف شاميان را درهم تنيد. پس از حملات متعدد، به سمت معاويه رفت. معاويه از ترس به قبيله «تنوخ» پناه برد. تنوخيان به سمت هاشم رفتند و او را محاصره كردند. يكى از آنان او را غافلگير كرد و با استفاده از غفلت او، با شمشير خود چنان ضربه‏اى به پاى او زد كه پايش قطع شد. پس از آن، حارث‏بن حارث‏بن منذر تنوخى با نيزه خود ضربه‏اى به شكمش زد، به گونه‏اى شكم او از هم دريده شد. ولى هاشم با يك دست، دوباره شروع به جنگ كرد. ضعف او را فراگرفت و به همراهيان خود آرام گفت: «من مردى تنومندم، اگر كشته شوم قتلم شما را متوحش نسازد. ديرى بيش از زمانى كه براى قربانى كردن شترى كافى است تا نحركننده كار خود را انجام دهد و به پايان رساند، كارم به درازا نخواهد كشيد.» فرستاده امام نزد او آمد و او را به پيشروى دستور داد. هاشم به او گفت: «به شكمم بنگر! وقتى دستش را از روى شكم خود برداشت روده‏هاى او بيرون ريخت و ناگهان بر زمين افتاد و به شهادت رسيد. پس از او پسرش عبداللّه پرچم پدر را برگرفت و شروع به حمله نمود و رجزخوانى مى‏كرد و... .» 64

البته نقل است كه هاشم در واپسين لحظات عمر خود نگاهى به كشته‏هاى اطراف خود كرد. ناگهان ديد عبيداللّه‏بن عمربن خطاب كنار او كشته يا زخمى افتاده، سينه‏خيز به طرف او خزيد تا به او نزديك شد و چنان سينه او را گزيد كه دندان‏هايش در آن فرو رفت. در همان حال، بر سينه عبيداللّه افتاد و جان به جان آفرين تسليم كرد. 65

در فقدان هاشم بسيارى از همراهيان او شعر سرودند. اولين كسى كه شعر سرود پسرش عتبه‏بن هاشم بود. 66 علاوه بر او، ابوالطفيل عامربن واثله صحابى، 67 جريش سكونى، 68 ابن‏عدى فرزند حاتم، 69 شنّى، 70 عبداللّه‏بن ابى‏معقل انصارى 71 و... شعر سرودند. علاوه بر آن، شاميان 72 از كشته شدن هاشم خوشحال شدند و به خاطر خوشحالى خود، در ذمّ او و عمار ياسر و... اشعارى سرودند و با قتل او احساس امنيت كردند. عمروبن عاص هم يكى از آنان بود. 73

اشعار هاشم مرقال

هاشم، اين صحابى رسول خدا و همدم و ياور اميرالمؤمنين، از كسانى است كه اشعارش در كتب تاريخى به وفور نقل شده. اين اشعار را مى‏توان در وقعة صفين، الفتوح و... به طور مفصل نظاره‏گر بود. 74 ولى شعرى كه از او به يادگار مانده و از شهرت ويژه‏اى برخوردار است، سروده‏اى است كه نزد ابوموسى خواند. وى پس از اينكه به نزد ابوموسى اشعرى رفت، از او خواست با اميرمؤمنان به عنوان «بهترين اين امت» بيعت كند، ولى ابوموسى امتناع ورزيد و به او گفت: هاشم! عجله نكن و بگذار ببينيم مردم چه مى‏كنند و بر سر چه كسى به توافق مى‏رسند. هاشم عصبانى از نزد او بيرون رفت و در حالى كه دست راستش را بر پشت دست چپ خود گذاشته بود گفت: اين دستم براى على و اين يكى براى خودم، و شروع به خواندن اين شعر كرد:

أبايع غير مكترث عليا ولا أخشى أميرا اشعريا أبايعه و أعلم أن سأرضى بذاك اللّه حقا و النّبيا 75 ترجمه: بدون اينكه به كسى توجه كنم با على بيعت مى‏كنم و از امير اشعرى هيچ نمى‏ترسم و ابايى ندارم. با او بيعت مى‏كنم و مطمئنم كه با اين كار خود به‏حق، هم خدا و هم رسولش را خشنود مى‏سازم.

فرزندان هاشم

فرزندان هاشم عبارتند از:

1. عتبه‏بن هاشم‏بن عتبة: نقل شده وى در كنار پدر خود در جنگ صفين رزميد تا به شهادت رسيد. 76

2. عبداللّه‏بن هاشم‏بن عتبة: او نيز همچون برادرش عتبه در كنار پدرش مى‏جنگيد. 77 پس از اينكه پدرش به شهادت رسيد، پرچم پدر را برگرفت و شروع به جنگيدن كرد.در رثاى پدر خود اشعارى نيز سرود. وى در مجلسى كه معاويه ترتيب داده بود در حالى كه غل و زنجير به دستش بسته شده بود به نزد معاويه آورده شد. عبداللّه با اشعارى بليغ و درهم‏كوبنده در آن مجلس، هم معاويه و هم‏مشاورمكارش عمروبن عاص را خوار و ذليل كرد. 78

3. هاشم‏بن هاشم‏بن عتبة: او از سادات و مشايخ مدينه به شمار مى‏رود. نام پسر او نيز هاشم بوده است. نسب او چنين ذكر شده: هاشم‏بن هاشم‏بن هاشم المرقال. وى متوفاى سال 144 هجرى است. 79

4. سليمان‏بن هاشم‏بن عتبة: نقل است كه وى در دامان پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله بوده و دست نوازش حضرت بر سر او كشيده شده، در اين صورت، طبق مبانى برخى، جزء صحابه نيز به شمار مى‏رود. 80

5. درّه‏بنت‏هاشم: وى ‏همسرعميربن‏مساحق، وفرزندش حميد از اشراف و بزرگان در زمان معاويه بوده است. 81

هاشم مرقال در كربلا

در مورد خود هاشم‏بن عتبه نقل شده كه وى در كربلا همراه امام حسين عليه‏السلام حضور داشته، چنان‏كه درباره‏اش مى‏گويند: سوارى كلاه‏خود بر سر با نيزه‏اى 18 ذرعى به دست از دور رسيد. تا به ميان ميدان پا گذاشت گفت: هر كه مرا نشناسد، بشناسد! منم هاشم‏بن عتبه‏بن ابى‏وقاص پسر عم عمربن سعد. پس رو به امام حسين عليه‏السلام كرد و گفت: السلام عليك يا ابا عبداللّه! اگر پسر عمّم عمربن سعد به جنگ شما آمده، من آمده‏ام تا جان خود را نثار شما كنم.

محدث نورى در لؤلؤ و مرجان مى‏نويسد:

قصه مبارزت و كشته شدن او، كه تمام آن دروغ است، جزما؛ زيرا كه هاشم از شجاعان معروف بود و از اين جهت او را «مرقال» مى‏گفتند و از خاصه ملازمان ركاب ظفر انتساب حضرت اميرالمؤمنين عليه‏السلام بود و علم بزرگ اردوى جلالت و رايت عظماى عساكر منصوره در جنگ صفين در دست او بود و در همان روز كه از جنداللّه عمار ياسر و جماعتى به درجه شهادت رسيدند و از لشكر معاويه ذوالكلاع معروف و عبيداللّه پسر عمرو هلاك شدند، هاشم نيز شهادت و شجاعت و قوت ايمان و جلادت او را ذكر كرده، حتى بعضى مراثى كه براى او گفته‏اند و شبهه در كذب آنچه در محرق (القلوب) و قبل از او در روضه كاشفى است، نيست. و از اين عجيب‏تر آنكه نوشته چون پسر سعد هزار سوار براى مقاتله با هاشم فرستاد، حضرت نيز برادر فضل را با ده نفر از انصار براى اعانت هاشم فرستاد الى آخر. 82

علّامه مامقانى نيز سخن محدث نورى را متذكر شده و در ادامه فرموده: كسى كه همراه حسين عليه‏السلام شهيد شده يا عتبه‏بن هاشم (پسر هاشم) و يا هاشم‏بن عتبه‏بن هاشم (نوه هاشم) بوده نه هاشم مرقال معروف.

وى پس از تعديل او، از قول رجال‏شناسان مى‏نويسد:

نكته‏اى كه باقى مى‏ماند اين است كه روايت شده وى به خاطر يارى حسين عليه‏السلام به سمت كربلا رفت و به همراه او جنگيد تا به شهادت رسيد، اما در تاريخ تصريح شده كه وى در صفين كشته شده. در بخش «هشام» اين نكته مى‏آيد كه اين گفتار بنابر اشتباه ابن‏داوود صورت گرفته. محدث نورى در كتاب خود با عنوان الدرر و المرجان از آثار معتمده نقل كرده است كه كسى كه همراه با حسين عليه‏السلام در كربلا شهيد شده عتبه‏بن هاشم و هاشم‏بن عتبه‏بن هاشم (نوه هاشم) است نه هاشم‏مرقال معروف. 83

نتيجه‏گيرى

از مجموع آنچه گذشت مى‏توان گفت:

1. هاشم‏بن عتبه، معروف به «هاشم مرقال» از قبيله بنى‏زهره، جنگجوى پخته نظامى، مشاور و از اصحاب خاص اميرالمؤمنين عليه‏السلام و علمدار حضرت در جنگ صفين، به شمار مى‏رفت. وى برخلاف عموى خود سعدبن ابى‏وقاص با اميرمؤمنان عليه‏السلام بيعت نمود. از اين‏رو، در مراحل مختلف جنگ‏هاى حضرت در كنار ساير اصحاب مانند عمار ياسر، مالك‏اشتر و... از جمله مشاوران نظامى امام عليه‏السلام به شمار مى‏رفت. رجاليان شيعه و سنى وى را توثيق نموده‏اند. علاوه بر اينكه شجاعت و دليرمردى وى مورد توجه ايشان است.

2. هاشم در عصر ابوبكر و عمر به عنوان فرمانده و جنگجويى نظامى در فتوحات شام، قادسيه و... دلاورى‏هايى از خود نشان داد كه تحسين خلفا و ساير مردمان را برانگيخت. اما وى در زمان عثمان از جمله كسانى بود كه از عملكردهاى عثمان به شدت ناراضى بود. وى در كوفه به دستورات سعيدبن عاص، والى عثمان در كوفه بى‏اعتنا بود، به گونه‏اى كه به دليل اين بى‏اعتنايى، سعيدبن عاص اين صحابى جليل‏القدر را علاوه بر شكنجه، خانه او را آتش زد.

3. به نظر مى‏رسد كه بنابر مقولات و شهادات تاريخ، هاشم از جمله كسانى است كه در سقيفه بنى‏ساعده حضور نداشته و در ابتدا همراه با امام عليه‏السلام و ديگران بيعت با ابوبكر را برنتابيده است. اگر در سقيفه حضور مى‏يافت، بدون شك از امام عليه‏السلام دفاع مى‏كرد. همان‏گونه كه وى از جمله بيعت‏گيرندگان امام از مردم بود كه به شدت در بيعت خويش با امام استوار بود.

4. شهادت هاشم در جنگ صفين سبب تقويت بنيه روحى سپاه معاويه شد. اشعار سپاه شام در مذمت وى شاهد اين مدعاست. امام عليه‏السلام در فقدان وى گريست و بدون غسل و كفن او را دفن نمود.

5. برخى بر اين باورند كه هاشم در كنار امام حسين عليه‏السلام در كربلا حضور داشته است، اما بنا به گفته محدث نورى و نيز علّامه مامقانى بايد گفت كه پسر يا نوه وى در كربلا در كنار امام بوده است؛ چراكه وى در صفين جام شهادت را نوشيد.

منابع

ـ نهج‏البلاغه، تحقيق صبحى صالح، قم، دارالهجره، 1407ق.

ـ ابن ابى‏الحديد معتزلى، شرح نهج‏البلاغة، تحقيق محمّدبن ابوالفضل ابراهيم، مصر، دار احياءالكتب العربية، 1378ق.

ـ ابن‏اثير، اسدالغابة، بيروت، دارالفكر، 1409ق.

ـ ـــــ ، النهاية فى غريب‏الحديث و الاثر، تحقيق طاهر احمد الزاوى، ط. الرابعة، قم، اسماعيليان، 1367.

ـ ابن‏حبان، مشاهير علماء الامصار، تحقيق مرزوق على ابراهيم، بيروت، دارالوفاء 1411ق.

ـ ابن حزم، جمهرة انساب‏العرب، تحقيق لجنة من العلماء، بيروت، دارالكتب العلمية، 1403ق.

ـ ابن‏سعد بن منيع الهاشمى البصرى، الطبقات الكبرى، تحقيق محمد عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلمية، 1410ق.

ـ ابن‏كثير دمشقى، اسماعيل، البداية والنهاية، تحقيق على شيرى، بيروت، دار احياءالتراث العربى، 1408ق.

ـ امين، سيدمحسن، اعيان الشيعة، تحقيق سيدحسن امين، ط. الخامسة، بيروت، دارالتعارف، 1403ق.

ـ امينى، عبدالحسين، الغدير، تهران، دارالكتاب الاسلامى، 1366ق.

ـ اندلسى، ابن عبدربه، العقد الفريد، بيروت، داراحياء التراث العربى، بى‏تا.

ـ بلاذرى، احمدبن يحيى، انساب الاشراف، تحقيق سهيل زكار و رياض زركلى، بيروت، دارالفكر، 1417ق.

ـ تهامى، سيد غلامرضا، فرهنگ اعلام تاريخ اسلام، تهران، شركت سهامى انتشار، 1385.

ـ ثقفى كوفى، ابراهيم‏بن محمد، الغارات، تحقيق جلال‏الدين حسينى ارموى، تهران، انجمن آثار ملى، 1353.

ـ حميرى كلاعى، ابوالربيع، الإكتفاء بما تضمنه من مغازى رسول‏اللّه و الثلاثة الخلفاء، تحقيق محمد عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلمية، 1420ق.

ـ دينورى، ابن‏قتيبة، المعارف، تحقيق ثروت عكاشة، قم، منشورات الشريف الرضى، 1415ق.

ـ دينورى، احمدبن محمّد، الاخبار الطوال، تحقيق عبدالمنعم عامر، قم، منشورات الرضى، 1368.

ـ ذهبى، شمس‏الدين محمدبن احمد، تاريخ‏الإسلام و وفيات المشاهير و الأعلام، تحقيق عمر عبدالسلام تدمرى، ط. الثانية، بيروت، دارالكتاب العربى، 1413ق.

ـ ذهبى، شمس‏الدين محمّدبن احمد، سير اعلام النبلاء، اشراف شعيب الارنؤوط، ط. التاسعة، بيروت، موسسه‏الرسالة، 1413ق.

ـ راوندى، قطب‏الدين، الدعوات، قم، مدرسة الامام المهدى (عج)، 1407ق.

ـ زركلى، خيرالدين، الاعلام، ط. الثالثة، بى‏جا، بى‏نا، بى‏تا.

ـ شاكرى، حسين، الصفوة من الصحابة و التابعين، قم، الهادى، 1415ق.

ـ صدوق، محمّدبن على، الامالى، چ هفتم، تهران، كتابچى، 1380.

ـ صفدى، خليل‏بن ابيك، الوافى بالوفيات، تحقيق احمد الارناؤوط و تركى مصطفى، بيروت، دار احياءالتراث، بيروت، 1420ق.

ـ طبرى، محمّدبن جرير، تاريخ الطبرى، تحقيق محمد أبوالفضل ابراهيم، ط. الثانيه، بيروت، دارالتراث، 1387ق.

ـ طوسى، محمّدبن حسن، الخلاف، قم، موسسه‏النشر الاسلامى، 1407ق.

ـ ـــــ ، تهذيب الاحكام، تحقيق سيدحسن موسوى خرسان، ط، الثالثة، تهران، دارالكتب الإسلامية، 1364.

ـ عسقلانى، ابن‏حجر، الإصابة فى تمييزالصحابة، تحقيق صرفى جميل العطار، بيروت، دارالفكر، 1421ق.

ـ عسكرى، سيدمرتضى، معالم المدرستين، بيروت، مؤسسة النعمان، 1410ق.

ـ قرشى بنابى، سيد على‏اكبر، مفردات نهج‏البلاغة، چ دوم، قم، انتشارات اسلامى، 1382.

ـ قرطبى، ابن عبدالبر، الإستيعاب فى معرفه‏الاصحاب، تحقيق على‏محمد بجاوى، بيروت، دارالجيل، 1412ق.

ـ قمى، شيخ عباس، الكنى و الألقاب، ط. الرابعة، تهران، منشورات مكتبة الصدر، 1397ق.

ـ كوفى، ابن‏اعثم، الفتوح، تحقيق على شيرى، بيروت، دارالاضواء، 1406ق.

ـ مازندرانى، ابن شهرآشوب، مناقب آل ابى‏طالب، تحقيق و تصحيح لجنة من علماء النجف الاشرف، نجف اشرف، مكتبة الحيدرية، 1376ق.

ـ مامقانى، عبداللّه، تنقيح المقال، نجف اشرف، المطبعة الرضوية، 1352ق.

ـ مجلسى، محمّدباقر، بحارالانوار، ط. الثالثة، بيروت، داراحياء التراث‏العربى، 1403ق.

ـ محمدى رى‏شهرى، محمّد، دانشنامه اميرالمؤمنين عليه‏السلام بر پايه قرآن و حديث، ترجمه عبدالهادى مسعودى، قم، دارالحديث، 1382.

ـ مدنى شيرازى، سيد على‏خان، الدرجات الرفيعة فى طبقات‏الشيعة، قم، بصيرتى، 1397ق.

ـ مسعودى، على‏بن حسين، مروج‏الذهب و معادن‏الجوهر، تحقيق اسعد داغر، ط. الرابعة، قم، دارالهجرة، 1409ق.

ـ مفيد، محمّدبن محمّد نعمان، الجمل، قم، مكتبة الداورى، بى‏تا.

ـ منقرى، نصربن مزاحم، وقعة صفين، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، ط. الثانيه، قاهرة، مؤسسه‏العربية الحديثة، 1382ق.

ـ نسائى، احمدبن شعيب، خصائص على‏بن ابيطالب، ترجمه فتح‏اللّه نجارزادگان، قم، بوستان كتاب، 1387.

ـ نورى، ميرزاحسين، لؤلؤ و مرجان، قم، پيام مهدى، 1386.

ـ يعقوبى،احمدبن‏ابى‏يعقوب، تاريخ‏يعقوبى، بيروت،دارصادر،بى‏تا.

پى نوشت ها

-1 دانشجوى كارشناسى ارشد علوم قرآن و حديث، دانشگاه تهران پرديس قم. دريافت: 11/7/88 ـ پذيرش: 12/6/89.

mohsenrafat65@gmail.com

1 ـ مرقال از ارقال، دويدنى سريع‏تر از يورتمه است و مرقال، صيغه مبالغه؛ يعنى كسى كه به طور فراوان اين‏گونه مى‏دود و به پيش مى‏تازد ر.ك: ابن اثير، النهاية، ج 2، ص 253، واژه مرقال به معناى شتابنده است و چون هاشم در پيشاپيش مبارزان مى‏جنگيد، او را به مرقال ملقب كردند. (سيدغلامرضا تهامى، فرهنگ اعلام تاريخ اسلام، ج 2، ص 1893؛ سيد على‏اكبر قرشى، مفردات نهج‏البلاغة، ج 2، ص 506؛ محمد محمّدى رى‏شهرى، دانشنامه اميرالمؤمنين، ج 12، ص 353).

2 ـ احمدبن محمدبن اندلسى، العقد الفريد، ج 4، ص 317.

3 ـ براى نمونه، ر.ك: ابن ابى‏الحديد، شرح نهج‏البلاغه، تحقيق محمّدبن ابوالفضل ابراهيم، ج 6، ص 93، با اندكى تغيير؛ نهج‏البلاغه، خ 68؛ احمدبن يحيى بلاذرى، انساب‏الاشراف، ج 2، ص 404؛ ابراهيم‏بن محمد ثقفى كوفى، الغارات، ج 1، ص 302.

4 ـ نصربن مزاحم منقرى، وقعه صفين، ص 112؛ سيدمحسن امين، اعيان‏الشيعة، ج 15، ص 175.

5 ـ ابن عبدالبر قرطبى، الاستيعاب، ج 4، ص 1456.

6 ـ عزالدين‏بن الاثير الجزرى، اسدالغابة، ج 4، ص 579.

7 ـ احمدبن على‏بن حجر عسقلانى، الاصابة، ج 5، ص 389.

8 ـ خيرالدين زركلى، الاعلام، ج 9، ص 49.

9 ـ شيخ عباس قمى، الكنى و الالقاب، ج 3، ص 180.

10 ـ براى مطالعه بيشتر درباره اين جريان، ر.ك: نصربن مزاحم منقرى، همان، ص 354ـ355؛ سيد على‏خان مدنى شيرازى، الدرجات الرفيعة، ص 379.

11 ـ ابن‏قتيبه، المعارف، ص 241.

12 ـ شمس‏الدين محمّد ذهبى، سير اعلام‏النبلاء، ج 3، ص 486.

13 ـ سيدمحسن امين، اعيان‏الشيعه، ج 15، ص 173و176.

14 ـ عبدالحسين امينى، الغدير، ج 1، ص 270.

15 ـ ر.ك: جعفربن محمد طوسى، التهذيب الاحكام، ج 1، ص 331؛ همو، الخلاف، ج 1، ص 715؛ قطب‏الدين راوندى، الدعوات، ص 256؛ ابن كثير، البداية و النهاية، ج 7، ص 346.

16 ـ بايد گفت كه وهيب نيز آمده، (ابن حزم، جمهرة انساب‏العرب، ص 128).

17 ـ ابن ابى‏الحديد، شرح نهج‏البلاغه، ج 6، ص 55؛ سيد على‏خان مدنى شيرازى، همان، ص 375.

18 ـ ابن حزم، همان، ص 8.

19 ـ ابن ابى‏الحديد، همان، ج 6، ص 55.

20 ـ سيدمرتضى عسكرى، معالم‏المدرستين، ج 1، ص 124.

21 ـ احمدبن شعيب نسائى، خصائص على‏بن ابى‏طالب، ترجمه فتح‏اللّه نجارزادگان، ص 130و131.

22 ـ ر.ك: حسين الشاكرى، الصفوة من الصحابة و التابعين، ج 2، ص 323.

23 ـ در مورد شهادت هاشم، ر.ك: احمدبن داود دينورى، اخبارالطوال، ص 183؛ نصربن مزاحم منقرى، همان، ص 346و355؛ على‏بن حسين مسعودى، مروج‏الذهب، ج 2، ص 393 و397.

24 ـ محمّدبن جرير طبرى، تاريخ طبرى، ج 11، ص 511؛ ابن عبدالبر قرطبى، همان، ج 4، ص 1546؛ ابن‏اثير، اسدالغابة، ج 4، ص 579؛ احمدبن حجر عسقلانى، همان، ج 5، ص 389؛ خيرالدين زركلى، همان، ج 9، ص 49؛ سيدمحسن امين، همان، ج 15، ص 174.

25 ـ ابن‏اعثم كوفى، الفتوح، ج 1، ص 94.

26 ـ حسين شاكرى، همان، ج 5، ص 389.

27 ـ ابن‏سعد، الطبقات الكبرى، تحقيق محمد عبدالقادر عطا، ج 4، ص 192.

28 ـ قيس العطار، ديوان هاشم المرقال، ص 10.

29 ـ براى مطالعه بيشتر، ر.ك: ابن‏اعثم كوفى، همان، ج 1، ص 170.

30 ـ محمّدبن جرير طبرى، همان، ج 11، ص 511؛ احمدبن يحيى بلاذرى، همان، ج 10، ص 26؛ على‏بن حسين مسعودى، همان، ج 2، ص 378؛ شمس‏الدين محمّد ذهبى، تاريخ‏الاسلام، ج 3، ص 584؛ ابن عبدالبر قرطبى، همان، ج 4، ص 1546؛ عبدالحسين امينى، همان، ج 8، ص 270.

31 ـ براى مطالعه بيشتر، ر.ك: محمّدبن جرير طبرى، همان، ج 3، ص 394و435.

32 ـ براى مطالعه بيشتر، ر.ك: احمدبن داود دينورى، همان، ص 119؛ احمدبن ابى‏يعقوب يعقوبى، تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 145؛ محمّدبن جرير طبرى، همان، ج 3، ص 478 و 578.

33 ـ عبدالبر قرطبى، همان، ج 4، ص 1546؛ شمس‏الدين محمّد ذهبى، تاريخ‏الاسلام، ج 3، ص 161؛ سيدمحسن امين، همان، ج 10، ص 251.

34 ـ احمدبن يحيى بلاذرى، همان، ج 2، ص 404؛ ابراهيم‏بن محمد ثقفى كوفى، همان، ج 1، ص 302؛ نهج‏البلاغه، خ 68؛ ابن ابى‏الحديد، همان، ج 6، ص 93.

35 ـ نصربن مزاحم منقرى، همان، ص 326.

36 ـ همان، ص 346.

37 ـ همان، ص 326؛ ابن ابى‏الحديد، همان، ج 8، ص 10.

38 ـ شمس‏الدين محمّد ذهبى، تاريخ‏الاسلام، ج 3، ص 584ـ585؛ احمدبن محمدبن اندلسى، العقدالفريد، ج 4، ص 317.

39 ـ براى مطالعه بيشتر در مورد رشادت‏هاى هاشم در صفين، ر.ك: نصربن مزاحم منقرى، همان، ص 328، 346، 355 و 356؛ ابن ابى‏الحديد، همان، ج 8، ص 35؛ احمدبن محمدبن اندلسى، همان، ج 4، ص 317؛ سيد على‏خان مدنى شيرازى، همان، ص 378.

40 ـ محمّدبن محمد مفيد، الجمل، ص 50.

41 ـ ابن شهرآشوب مازندرانى، مناقب آل ابى‏طالب، ج 1، ص 291.

42 ـ عبدالحسين امينى، همان، ج 1، ص 189ـ190.

43 ـ حسين شاكرى، همان، ج 2، ص 331.

44 ـ عبدالحسين امينى، همان، ج 1، ص 164.

45 ـ محمدبن على صدوق، الامالى، ص 53.

46 ـ بقره: 101.

47 ـ نصربن مزاحم منقرى، همان، ص 112؛ ابن ابى‏الحديد، همان، ج 3، ص 184؛ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 32، ص 404؛ سيد على‏خان مدنى شيرازى، همان، ص 377.

48 ـ نصربن مزاحم منقرى، همان، ص 112.

49 ـ همان، ص 355 و 356.

50 ـ ابن‏اعثم كوفى، همان، ج 1، ص 96.

51 ـ همان، ج 1، ص 152؛ ابوالربيع حميرى، الاكتفاء، ج 2، ص 237.

52 ـ محمّدبن جرير طبرى، همان، ج 11، ص 511؛ احمدبن يحيى بلاذرى، همان، ج 10، ص 26؛ على‏بن حسين مسعودى، همان، ج 2، ص 378؛ شمس‏الدين محمد ذهبى، تاريخ‏الاسلام، ج 3، ص 584؛ ابن عبدالبر قرطبى، همان، ج 4، ص 1546؛ عبدالحسين امينى، هماان، ج 8، ص 270.

53 ـ ابوالربيع حميرى، همان، ج 2، ص 474 و 480؛ احمدبن داود دينورى، همان، ص 121.

54 ـ محمّدبن جرير طبرى، همان، ج 3، ص 478 و 525؛ احمدبن داود دينورى، همان، ص 119.

55 ـ محمّدبن جرير طبرى، همان، ج 4، ص 33.

56 ـ احمدبن يحيى بلاذرى، همان، ج 10، ص 27؛ ابن‏اعثم كوفى، همان، ج 1، ص 381ـ382؛ عبدالحسين امينى، همان، ج 8، ص 270.

57 ـ عبدالحسين امينى، همان، ج 8، ص 270.

58 ـ احمدبن يحيى بلاذرى، همان، ج 10، ص 27.

59 ـ عبدالحسين امينى، همان، ج 8، ص 270؛ خليل‏بن ابيك صفدى، الوافى بالوفيات، ج 27، ص 129.

60 ـ براى مطالعه بيشتر، ر.ك: ابن‏سعد، همان، ج 4، ص 49 و 53؛ محمّدبن جرير طبرى، همان، ج 3، ص 220 و 230؛ شمس‏الدين محمّد ذهبى، تاريخ‏الاسلام، ج 3، ص 10و20..

61 ـ نصربن مزاحم منقرى، همان، ص 92.

62 ـ ابن ابى‏الحديد، همان، ج 14، ص 9.

63 ـ ابن‏اعثم كوفى، همان، ج 3، ص 25.

64 ـ در مورد شهادت هاشم، ر.ك: احمدبن داود دينورى، همان، ص 183؛ نصربن مزاحم منقرى، همان، ص 346 و 355؛ على‏بن حسين مسعودى، همان، ج 2، ص 393و394.

65 ـ نصربن مزاحم منقرى، همان، ص 348 و 356؛ محمدباقر مجلسى، همان، ج 33، ص 37؛ شيخ عباس قمى، الكنى و الالقاب، ج 3، ص 181.

66 ـ نصربن مزاحم منقرى، همان، ص 348.

67 ـ همان، ص 359.

68 ـ همان، ص 401.

69 ـ همان؛ ابن‏اعثم كوفى، همان، ج 3، ص 175.

70 ـ نصربن مزاحم منقرى، همان، ص 406.

71 ـ همان، ص 358 و 359.

72 ـ همان، ص 357.

73 ـ همان، ص 384.

74 ـ نصربن مزاحم، همان، ص 327 و 347ـ348؛ ابن‏اعثم كوفى، همان، ج 3، ص 118.

75 ـ احمدبن على‏بن حجر عسقلانى، همان، ج 5، ص 389ـ390.

76 ـ ابن‏اعثم كوفى، همان، ج 2، ص 118ـ119.

77 ـ سيدمحسن امين، همان، ج 8، ص 89.

78 ـ براى مطالعه بيشتر، ر.ك: نصربن مزاحم منقرى، همان، ص 348 و 356.

79 ـ ابن حبان، مشاهير علماء الامصار، ص 221؛ ابن حزم، همان، ص 129.

80 ـ احمدبن على‏بن حجر عسقلانى، همان، ج 3، ص 201.

81 ـ همان، ج 4، ص 602.

82 ـ ميرزا حسين نورى، لؤلؤ و مرجان، ص 186ـ187.

83 ـ عبداللّه مامقانى، تنقيح‏المقال، ج 3، ص 288.